بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 28 شهریور 1395.

جلسه قبل در مورد رفع القلم عن الصّبی صحبت می کردیم دو سه تا نکته در تکمیل عرایض سابق عرض کنم بعد بحث را جمع کنم. در مورد حدیث رفع قلم ما چند تا راوی را ذکر کردیم، حسن بصری، ابو ضبیان، ابن عبّاس، عایشه. دو نفر دیگر هم نگاه می کردم در اسناد عامّه از حضرت علی هم که نقل شده است و از انس بن مالک هم در نقلیات آنها هست. این یک نکته. نکته دوم اینکه در عبارت مجمع البحرین عبارتی بود، **جری علیه القلم تعلق تعلقه تکلیفٌ به.** ما عرض می کردیم که این مراد این است که مدلول مطابقی اش تعلق تکلیف است یا بالملازمه مراد آن هست. مجمع البحرین یک جای دیگری در ذیل خود همین حدیث رفع قلم معنا که می کند تصریح می کند و دقیقا روشن است که می خواهد بگوید که مطابقتا مراد از قلم این است که تکلیفی ندارد. حالا عبارت را می خوانم در مجمع البحرین جلد 4 صفحه 338 ذیل رفع القلم عن ثلاثه می گوید

رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبي حتى يبلغ، و النائم حتى يستيقظ و المجنون حتى يفيق

ایشان می گوید که

و القلم لم يوضع على الصغير و لا المجنون و لا النائم و إنما معناه لا تكليف فلا مؤاخذة،

و اصل آن یعنی به معنای لا تکلیف است که نتیجه اش این می شود که مؤاخذه ای نیست که این عبارت. بر گرفته از مصباح المنیر است. در مصباح المنیر عین این آمده است **«و انما معناه لا تکلیف فلا مؤاخذه»** در آنجا هست. صفحه 233. و این نکته را عرض کنم مصباح المنیر به اصطلاح لغات شرح کبیر رافعی هست. رافعی شرحکبیری دارد در کتاب الوجیز غزالی، کتاب الوجیز انگار مال غزالی است اگر اشتباه نکنم. این شرح کبیرش را لغات به اصطلاح بحث دارش را در مصباح المنیر توضیح داده است. به دلیل اینکه شرح لغات کتاب فقهی است. اصل آن کتاب فقهی است سبقه فقهی دارد. اصلا رنگ و بو و اصطلاحات و تعبیراتش خیلی هایش چیزهای اصیل لغوی نیست. برگرفته از عبارت های فقها است. تعبیراتش متأثر از تعبیرات فقها است. این تعبیرات، تعبیرات اصل لغت نیست اصل آن برگرفته از عبارت های فقها است و چندان ارزش لغوی ندارد. مصباح المنیر از این جهت یک مقداری چیزش

سوال:...

پاسخ: نه در آن که تصریح دارد اصلا مصباح المنیر فی شرح لغات الشرح الکبیر، اصلا در اسمش است. آن بحث چیزی نیست اصلا اسم کتابش همین است. آن را نگفته است که عبارت های فقها در من اثر گذاشته است. این تأثیر گذاری عبارت فقها را چیز هست. من این را اولین بار در تقریرات آقای سیستانی دیدم که اشاره به این نکته می کنند که مصباح المنیر عبارت هایش برگرفته از کتب فقهی است و رنگ و بوی فقهی دارد. خیلی جاها آدم مراجعه می کند همین را کاملا احساس می کند. تعبیرات و تعریفات، اینها بیشتر تعریفات فقها است یعنی خیلی تحت تأثیر اصطلاحات فقهی است.

**و قيل المراد برفع القلم عدم المؤاخذة في الآخرة، بمعنى أنه لا إثم عليهم بما يأتونه من الأفعال المخالفة للشرع، و ليس المراد رفع غرامات المتلفات أو تخصيص الحديث بالعبادات و يصير المعنى لا تجب عليهم العبادات**

حالا آنهایش بماند. قبل از فیّومی و اینها عبارتی که ظاهرا قبل از مطرّزی یک عبارتی در تفسیر رفع القلم در کتب فقهی هست آن هم تا حدودی شبیه تعبیر شیخ طوسی است. آن برداشت سید مرتضی و شیخ طوسی.

**قوله رفع القلم عن ثلاث معناه انّهم لا یخاطبون و لا یکتب لهم و لا علیهم**

این تعبیری که در، عبارت شیخ طوسی عرض کردم ایشان فقط احکامی که به ضرر صبیان هست را نمی گوید نفی می شود روایت هایی که به نفعشان هم هست آنها را هم می گوید در حق صبیان جعل نشده است مثل اینکه حقّ خیار داشتن و وکیل بودن و صحت وکالت و امثال اینها. در المغرب فی ترتیب المعرب مطرّزی که مطرّزی متوفی 610 است. جلد 1 صفحه 338 هم این تعبیر وجود دارد. ولی ما عرض کردیم که آن تعبیری که در کتاب های فقهی از استعمالات استفاده می شود رفع قلم تنها به معنای رفع مؤاخذه است. رفع مؤاخذه به این معنا یعنی قلم ملک کاتب سیئات در حقّ این سه نفر به جریان نیفتاده است. یک روایت دیگری هم من دیروز نخواندم این را هم بخوانم خوب است. نمی دانم این در چیز حاج آقا هست یا نیست الآن یادم رفته است. من چیزهایی که در کلام حاج آقا بود را نمی خواندم ولی این به نظرم نبود. در مشکات الانوار صفحه 170 این هست که این عبارت شاید از همه عبارت های قبلی روشن تر باشد در آن جهتی که ما،

**من عاش فی الاسلام ستین سنه حقٌ علی الله ان لا یعذّبه بالنّار و من عاش فی الاسلام سبعین سنه آمنه الله من الفزع الأکبر و من عاش فی الاسلام ثمانین سنه رفع عنه القلم و لا یحاسب معه**

کسی که هشتاد سال زندگی کند دیگر قلم کتاب سیئات برداشته می شود به احترام او و لا یحاسب معه. دیگر حسابی برای او نخواهد بود که این روشن تر است که مراد از رفع قلم، رفع اعمال اگر اعمالی انجام دهد کأنه آن اعمال، ان لا یعذّبه بالنار، که قبلا بود شصت سال آن این بود که عقابش نمی کند. گناه هست گناه نوشته می شود ولی کأنه بخشیده می شود. این یک مرحله بالاتر و اصلا گناه نمی نویسند. کأنه اصلا گناهی مرتکب نشده است و دیگر حساب و کتاب ندارد. لا یحاسب معه. یک موقعی می گوییم که حساب می شود و بعدا خدا می بخشد آن یک مرحله. مرحله چیز اینکه اصلا از اول خط کشیده می شود روی دفتر و تو دفتر سیئات نوشته نمی شود و آنهایی که نوشته می شود محو می شود و امثال اینها در نتیجه دیگر به آن مشکلات حساب کتاب هایی که، چون یکی از مشکلات آخرت بحث محاسبه است. حالا آتش یک طرف قضیه و حساب یک طرف دیگر. این نه از آن ستّین سنه مقامش بالاتر هست و اصلا حساب لا یحاسب معه. قلم برداشته می شود و حساب نمی شود. خب این مجموع عبارت ها.

من عبارتی را ندیدم که بشود در مورد آن گفت که در مورد قلم تکلیف این تعبیری که آقایان می کنند که رفع القلم یعنی طرف مکلّف نیست و امثال اینها. تنها یک عبارت را دیدم که موهم اینهاست. ولی آن هم به نظر می رسد که قابل حمل هست به همان معناهایی که روایت های دیگر است. حالا بعضی از این روایت ها را می خوانم. عرض کردم بعضی از این روایت ها ممکن است از جهت مضمونی مشکل داشته باشد ولی ما فعلا به آن بحث مضمونی و اینکه این روایت صحیح است یا سقیم است و شکال مضمونی دارد نمی دانم امثال اینها کار نداریم. آن خیلی آن بحث فقه الحدیثی اش در جای خودش. آن قبلی که چیز کردم،

سوال:...

پاسخ: آن قبلی که چیز کردم، آن در کتاب المغرب فی ترتیب المعرب مال مطرّزی است

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ رَفَعُوهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَهُمُ اللَّهُ وَ أَجَّجَ لَهُمْ نَاراً وَ أَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا أَنْفُسَهُمْ فِيهَا

خدا روز آخرت بچه ها را آتش قرار می دهد می گوید خودتان را در آتش بیاندازید

فَمَنْ كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ سَعِيدٌ رَمَى بِنَفْسِهِ فِيهَا وَ كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ كَانَ فِي عِلْمِهِ أَنَّهُ شَقِيٌّ امْتَنَعَ فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ

عرض کردم بحث های مضمونی اش بماند. حالا این جبر هست و چطوری عبارت توجیح می شود جای خودش

فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا تَأْمُرُ بِنَا إِلَى النَّارِ وَ لَمْ تُجْرِ عَلَيْنَا الْقَلَمَ

اصلا قلم را برای ما به اجرا نیاورده ای و ما مکلّف نیستیم. با این حال تأمرُ بنا الی النّار؟

فَيَقُولُ الْجَبَّارُ قَدْ أَمَرْتُكُمْ مُشَافَهَةً فَلَمْ تُطِيعُونِي فَكَيْفَ وَ لَوْ أَرْسَلْتُ رُسُلِي بِالْغَيْبِ إِلَيْكُمْ

من اگر پیامبر را برای شما می فرستادم که گوش نمی کردید. خودم مستقیم به شما گفتم حرفم را گوش نکردید. کأنه لم تجری علینا القلم به معنای این است که هنوز ما را قلم تکلیف بر ما اجرا نکرده ای. دو نکته اینجا هست یکی اینکه قلمی که فرشتگان می نویسند کأنه کاتبش فرشتگان هست خدا نمی نویسد. امثال اینها. از طرف دیگر قبل و بعد این روایت گویا ممکن است که لم تجری علینا القلم یعنی لم تکلّفنا بالتّکالیف. ولی به نظر می رسد این هم می شود لم تجری علینا القلم بگویید شما اصلا در نامه عمل ما چیزی ثبت نکرده اید. قلم کتابت سیئات بر ما به جریان نیاورده اید که دارید عقاب می کنید. عقاب مال کسی است که در نامه اعمالش گناهانی ثبت شده است. شما که نامه اعمال من اصلا قلم کتابت سیئات در حق من به جریان نیامده است که شما می خواهید ما را مؤاخذه کنید. خب خداوند می گوید که من مستقیم شما را دستور دادم گوش نکردید دیگر منتظر چه چیزی هستید منتظر این هستید که فرشته، رسول به شما بفرستم و حرف رسول را گوش نکنید بعد در نامه سیئات، نیازی نیست به این همه پیچ دادن و امثال اینها. این لم تجری علینا القلم می شود اینجا به معنای این است که خداوند به ملک سیئات دستور نداده است که قلم کتابت سیئات را در حقّ بچه ها به جریان در بیاورید. اینها می گویند که ما بچه ها خدا هنوز به ملک سیئات دستور نداده بودید که قلمش را بر کتابت سیئات ما به جریان در بیاورید. این هم خیلی ظهور روشن ندارد که مراد از لم تجری علینا القلم یعنی قلم تکلیف. عبارت های دیگر که خب واضح بود که مراد قلم تکلیف نیست و قلم مؤاخذه و امثال اینها است. این هم می تواند به همان معنا باشد.

سوال: بچه ها از کجا می دانند؟

پاسخ: خب می دانند بچه هستند دیگر. می داند که در روایت گفته است که رفع القلم.

سوال: مگر می دانند که نمی نویسند؟

پاسخ: بچه ها معنایش را می دانند ولی حالا بچه ها انقدر با هوش هستند!!!

خب عرض کنم و این تعبیر، نکته جالب برایتان عرض کنم، این تعبیر رفع قلم منشأ یک سری ضرب المثل هایی در فارسی هم شده است. یکی از این ضرب المثل ها این است که در کتاب امثال و حکم دهخدا آمده است. که بر خفته هم قلم نیست. یعنی خفتگان را گناهکار نشمارند و به گناهی مؤاخذه نکنند این هم تفسیر می کنند. بعد از ویس و رامین این عبارت را دارد:

اگر کردار تو بر من ستم نیست، تو خود دانی که بر خفته قلم نیست. یعنی چون تو خواب هستی این رفتاری که بر من می کنی رفتار خواب است و مؤاخذه نمی شود. ناصرخسرو اینجوری تعبیر کرده است. می گوی محال زانکه خفته، باشد به محال و هزل معذور. که اگر گناهی کند خفته معذور است. همین رفع القلم عن النائم است. اینها ترجمه های رفع القلم عن النائم است که گفته اند بر خفته قلم نیست. یک جای دیگر گفته است که بر خفته قلم نیست. خفتگان را به گناهی نگیر. این هم مال دهخدا است آنجا علاوه بر این دو شعری که هست یک شعر از قابوس نامه آورده است. همه شعر های قدیمی است. ویس و رامین قابوس نامه، ناصر خسرو، اینها همه مال قرن چهار و پنج هست و خیلی قدیمی هست و نشان می دهد که آنها هم این تعبیر بر خفته قلم نیست را، قلم گناه یعنی خفتگان را به گناهی نگیرند این جوری می فهمیدند. عبارت های شعر هایی اش هم که آورده است دقیقا روشن است. می گوید گرچه به جفا پشت مرا داری خم، من مهر تو از دلم نگردانم. از تو نبُرم از آنکه ای شهره صنم، تو خفته ای و خفته بر نیست قلم. خلاصه محبوبه اش را می گوید که تو خواب هستی. گاهی اوقات خواب بودن محبوبه نشانه زیبایی و جمال محبوبه است که خوابالو است و اینها یا چشم خواب اصلا نشانه زیبایی و این جور چیزها هست و احتمالا چشم خواب و خمار و اینها اشاره به همین نکته است. غرضم این چیزی که هست هم در استعمالات عربی و هم در فهمی که فارسی شده است همه اینها رفع قلم، قلم نبودن، بر مست قلم نیست. این هم ضرب المثل است. به معنای این هست که مؤاخذه نمی شود.

سوال: این دیگه از روایات در نمی آید

پاسخ: نه برگرفته از آن است. کأنه مست دیوانه است. بر مست قلم نیست آن هم اشاره به اینکه مست دیوانه است و بر دیوانه قلم نیست و غیر مستقیم همین معنای رفع القلم عن المجنون و امثال اینها وارد شده است. خلاصه کلام این هست که ما در فرهنگ دینی سه جور قلم تصویر دارد. یکی قلم تکوین هست. جری القلم بما هو کان و ما هو کائن. که خب یک سری روایات هست آن دیگر با علی متعدی نمی شود آن جاها. احیانا گاهی اوقات به علی متعدّی شده است می گوید که

**من صبر بما جری علیه القلم**

خلاصه آن در حقّش جاری می شود.

**و من لم یصبر بما جری علیه**

با علی متعدی شده است.

**و هو معذور**

در چیز هست. در قرآن و حکمت عامدی این تعبیر هست.

این مراد جریان تکوینی است. یعنی آن قلم تکوینی که؛ آن قلم گاهی اوقات به معنای قلم تکوین است که احیانا با علی هم متعدی شده ایت ولی بیشتر با علی متعدی نمی شود. جری القلم بما هو کائن، با با و امثال اینها استعمالاتش هست. احیانا با علی هم متعدی شده است که در این روایت به این شکل بود. خب آن که به این روایت ربطی ندارد پیداست. دو جور قلم دیگر داریم. یکی قلم کتابت سیئات و یکی قلم کتابت حسنات. این چیزی که از روایات استفاده می شود خب این پیداست که ناظر به کتابت حسنات نیست چون قلمی که بر علیه شیء باشد قلم از آن برداشته شده است بر او گذاشته شده است ظاهرش این است که یک چیزی است که بر علیه شخص است نه به نفع شخص. بنابراین به نظر می رسد که هم چنان که حاج آقا هم استظهار کردند ما یک مقداری شاید قوی تر و روشن تر عرض کنیم که رفع القلم به معنای رفع قلم کتابت سیئات هست و رفع القلم یعنی در نامه اعمال شخص نمی نویسند که البته عرض کردم لازمه عدم کتابت در نامه عمل این است که این گناه شمرده نشود. اصلا گناه نیست. وقتی که گناه نبود یک سری امور هست که این امور به جهت گناه بودن بار شده است. مثل حد. چرا شخص را حد می زنند چون گناه مرتکب شده است. مؤاخذات دنیوی که حد هم هست همچنان مؤاخذه اخروی اینها موضوعش گناه است. وقتی در نامه عمل نوشته نشد یعنی دیگر حد هم نوشته نمی شود. یعنی این گناه نیست. رو همین جهت در بعضی از روایات یک روایتی وارد شده است که به نظر می رسد برگرفته از همین حدیث رفع قلم است. آن روایت این است. در تهذیب جلد 10 صفحه 152 حدیث 609 و حدیث چهلم باب با این سند

**محمد بن احمد بن یحیی عن ابی عبدالله عن علی بن الحسین عن حماد بن عیسی**

ابی عبدالله اش ابی عبدالله رازی است تصحیح سندی اش مشکل است. ولی آن علی بن حسین زریر را یک جوری بشود درست کرد که شاید آن هم سخت باشد ولی ابی عبدالله رازی هم تضعیف شده است. ابی عبدالله رازی جامورانی تضعیف شده است و اماره ای بر وثاقت هم در دست نیست.

**عن حماد بن عیسی عن جعفر بن محمد عن أبیه عن علیٍّ قال لا حدّ علی مجنونٍ حتی یفیق و لا علی صبیٍّ حتّی یُدرک و لا علی النادم حتی یستیقظ**

احتمالا اصلا بر گرفته از همین روایت باشد. رفع القلم بوده است و چون نتیجه رفع قلم این است که حد نمی خورد. من فکر می کنم این چون اصلش همان روایت معروف اعتراض حضرت امیر به عمر هست که این مجنون نباید حد بخورد، همین باعث شده است که روایت با تعبیر لا حدّ علی مجنونٍ این یک نوع نقل به معنای آن نتیجه این رفع القلم عن المجنون هست. و بنابراین از روایت رفع القلم عن المجنون به نظر می رسد که به هیچ وجه نمی شود که رفع احکام وضعیه استفاده شود. بله احکام وضعیه ای که معلول گناه بودن هست یعنی به جهت گناه بودن آن حکم وضعی، مثل اشتغال ذمه شخص به دیه. چون گناه مرتکب شده است ذمه اش مشغول به دیه می شود و چون گناه مرتکب شده است ذمه اش مشغول می شود به حقّ قَوَد آنها را بله اما آن احکام وضعیه ای که به جهت گناه بودن و سیئه بودن نیست. ربطی به این نداشته باشد آنها را از این روایت استفاده نمی شود. این یک بحث. البته این نکته را هم ضمیمه کنم به نظر می رسد اگر قلم در این روایت هم مراد قلم تکلیف بگیریم، اینکه مراد از قلم، قلم مطلق احکام باشد، این دیگر هیچ شاهدی ندارد. بعضی از روایات بود که لم تجری علینا القلم، این را ما می خواستیم بگوییم که ممکن است مراد این باشد لم تجری علینا قلم التکلیف. یعنی الزام. نه از جهت کلمات لغویّین آن عبارت فیّومی، عبارت مجمع البحرین امثال اینها آنها هم قلم تکلیف و قلم الزام را آورده بودند. فقط آن عبارت مغرب بود از لغوی ها یک معنای عامی گرفته بود که لا یخاطبون و لا یکتب لهم و لا علیهم. آن دیگر خیلی معنای گسترده ای بود. و الا نه در کتاب های لغوی و نه در استعمالات هیچ جایی مراد از قلم، قلم مطلق خطاب شرعی چه خطاب وضع چه خطاب تکلیف و امثال اینها هیچ دیگر شاهد ندارد. فوقش دیگر خیلی آدم مسامحه کند و بگوید که مراد از قلم می تواند قلم تکلیف باشد دیگر قلم احکام وضعی اصلا از آن استفاده نمی شود.

سوال:...

پاسخ: یعنی اینکه اصلا هیچ گونه تکلیفی قلم، آیا اصلا در شرع اینکه یک حکم وضعی جعل شده است فرض شده است که با قلم این حکم جعل می شود؟ یعنی یک دفتر قانون گذاری بر این شرع تصویب شده است که بر این دفتر احکام وضعیه احکام تکلیفیه همه اینها نوشته می شود؟ یک همچین تصویری که همه احکام در یک لوحی با یک قلمی نگاشته می شود این را ما شاهد نداریم که یک همچین، اینها البته ولو عرض کردم آن لوح و قلم تکوین هم یک نوع تمثیل است. در واقع قلمی که سرنوشت را می نویسد قلم خیلی بزرگی نیست که شبیه این قلم ها که ما می نویسیم حالا یک قدری بزرگترش باشد که فرشتگان خیلی بزرگی این قلم را بلند کنند و در آن لوح بنویسند. از باب تشبیه است. ولی غرضم این است ولو تشبیها ولو از باب تشبیه ما هیچ شاهدی ندیدیم که نگارش وضعیات، یعنی اینکه شخصی که جنب شده است بگویند بر اینها حکم وضعی جنابت را با قلم نوشتیم. خود اصل نوشتن را احیانا در، آن هم اصل نوشتن در الزامات است. کتبنا علیهم وجوب الصلوه. و بعضی از وضعیاتی که شبه الزام است. مثل کتابت زکات. آنها هم هست کتبتُ. ولی قلم ندارد. یعنی کتبنا علیهم مثلا در هر نصابی این مقدار زکات. خب آنها کتابت گاهی اوقات تعبیر شده است. ولی قلم، حتی در الزامیّات هم تعبیر نشده است. هیچ شاهدی نداریم. عرض کردم فوقش حالا خیلی بخواهیم چیز کنیم آن کتابتی هم که مطرح هست آن را هم بگوییم مثلا همچنان که کتابت در مورد الزامات تعبیر کتابت آمده است بالملازمه کأنه قلم هم جزو لوازم کتابت هست می تواند از باب تشبیه و از باب تنذیر قلم هم در مورد چیزها به کار برده شود. فوق فوقش ما قلم تکلیف را بتوانیم چیز کنیم، الزامیات. اما این مفهوم عامی که آقایان گاهی اوقات می گویند که اطلاق دارد کل حکمٍ وضعیٍ اینها را شامل می شود تا بعد بگوییم بقیه از باب تخصیص است. که بحث کنیم تخصیص اکثر می آید یا خیر آن جور بحث هایی که وجود دارد اینجا به نظر می رسد که جایی ندارد. حالا اینجا حاج اقا در بحث خمس انواع و اقسام احکام وضعیه را متعرض شده اند و اینکه کدامشان ممکن است که رفع قلم آنها را بگیرد آن را ملاحظه کنید یک تقسیم بندی خیلی جالبی هست که اصلا احکام وضعی که موضوع آن مطلق انسان هست نه بما هو انسان، بما هو جسم، سه چهار جور تقسیم بندی ها کرده اند آن تقسیم بندی ها را ببینید. اصلا تقسیم بندی احکام وضعی یک تقسیم بندی جالبی دارد. اصلا به نظر می رسد که این ناظر به احکام وضعی نیست. فوقش فوقش مراد این هست که الزامات بر این سه نفر نوشته نشده است. ولی استظهار ما این است که مراد از رفع القلم یعنی قلم کتابت سیئات از این سه نفر برداشته شده است. حالا آیا در ما نحن فیه که بحث ما این بود که ارث آیا بچه اگر قتلی انجام داد از ارث محروم است یا نیست؟ آن یک بحث صغروی دارد که آیا ارث از آن احکام وضعیه ناشی از گناه است یا ناشی از گناه نیست؟ تطبیقش این جور نیست که بحث تمام شده باشد. چون در مورد ارث حالا این را بعدا بحث می کنیم در موردش. بحث های کلی تمام شود بحث تطبیقی اش این است که آیا از خود همین احادیث رفع قلم با توجه به اینکه می گوید قلم سیئات برداشته شده است، آیا ارث به مناط مؤاخذه ممنوع هست قاتل یا به مناط دیگر آن را بعدا بحثش را انشاءالله می کنیم. چهارشنبه روایت های بعدی را بحث می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد